

پژوهشنامه حقوق کیفری

سال سوم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۱

صفحات ۱۸۷-۲۰۴

گفتمان «پیمان حقوق کودک» در زمینه پیشگیری از بزهکاری

دکتر امیرحسین نیازپور ✉

استادیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

چکیده:

پیمان حقوق کودک بنیادی‌ترین سند هنجارساز در قلمرو حقوق کودکان به شمار می‌رود. در این پیمان مصادیق متعدد حقوق این دسته از شهروندان شناسایی شده‌اند که یکی از بارزترین آنها «حق کودکان بر پیشگیری از بزهکاری» است. به موجب حق مذکور، کودکان این امکان را می‌یابند تا از رهگذر بهره‌مندی از شماری از جلوه‌های حقوق بشر به سمت درست تربیت شدن و هم‌نواپی با قواعد اجتماعی پیش روند. جلوه‌هایی که طبیعتاً بر فرآیند رشد کودکان تأثیرگذار بوده و اسباب اجتماعی شدن آنان را فراهم می‌آورند. از همین رو، در پیمان مذکور از میان شاخه‌های جرم‌شناسی پیش‌گیری، بر «پیشگیری فردمدار» تأکید شده است تا به واسطه اتخاذ تدابیر مناسب در این زمینه نظام شخصیتی کودکان به شکل درست سامان یابد. در این نوشتار، گفتمان «پیمان حقوق کودک» در زمینه پیش‌گیری از بزهکاری در سه قسمت حق کودکان در برخورداری از خانواده مطلوب (یکم)، حق کودکان در برخورداری از آموزش و پرورش (دوم) و حق کودکان در برخورداری از برنامه‌های تفریحی - سرگرمی - فرهنگی (سوم) مورد بررسی قرار می‌گیرد.

کلید واژه‌ها: کودک، بزهکاری کودکان، حقوق بشر، پیش‌گیری از بزهکاری، جرم‌شناسی.

۱۳۹۱/۸/۲۰

تاریخ دریافت:

۱۳۹۱/۱۲/۸

تاریخ پذیرش نهایی:

✉ پست الکترونیکی نویسنده:

niapah@yahoo.com

بزهکاری پدیده‌ای انسانی - اجتماعی است که امروزه همه جوامع بشری با آن مواجه‌اند. وقوع این پدیده واقعیتی انکار ناپذیر بوده و بر همین اساس تعدادی از شهروندان در شمار مراجعان به عدالت کیفری قرار می‌گیرند. در این میان، چگونگی حضور کودکان بزهکار و شکل‌های برخورد با این دسته اهمیت بسزایی پیدا می‌کند (شاملو، ۱۳۹۰: ۱۷۱). چه این که، کودکان آینده‌سازان یک جامعه‌اند و جهت و ماهیت سامانه رفتاری این دسته بر آینده نظام رفتاری جامعه تأثیرگذار می‌باشد. بنابراین، نظام عدالت کیفری با توجه به وضعیت کودکان بزهکار و در نظر داشتن این نکته که آنان احتمالاً فرآیند رشد/ تربیت درستی را سپری نکرده‌اند و به همین جهت نوعی قربانی به شمار می‌روند، باید در راستای حمایت از این دسته و فراهم ساختن بسترهای مناسب برای بازسازی اجتماعی/ اصلاح و درمان آنان گام بردارد (خواجه نوری، ۱۳۸۲: ۱۱۵). بدیهی است، این رویکرد که مورد توجه نویسندگان پیمان حقوق کودک واقع شده است، باید در سیاست‌های عدالت کیفری به منظور حمایت از کودکان مرتکب بزهکاری شناخته شود. اما همواره این پرسش مطرح است که آیا حمایت از کودکان بزهکار صرفاً ناظر به مرحله پس از ارتکاب جرم می‌باشد؟ یعنی، آیا سامانه عدالت کیفری باید بعد از ورود کودکان بزهکار به پهنه عدالت کیفری به حمایت از آنان مبادرت ورزد؟ بزهکاری کودکان مطابق یافته‌های جرم‌شناسانه از عوامل متعدد خصوصاً محیطی متأثر است. در واقع، این دسته تحت تأثیر عوامل محیطی مانند خانواده و مدرسه به سراغ بزهکاری رفته و باید‌ها و نبایدهای کیفری را نقض می‌نمایند (Drowns, 2000: 96). به نظر می‌رسد، به کارگیری تدابیر/ اقدام‌های پیش‌گیرانه می‌تواند مانع ورود شمار زیادی از کودکان دارای مشکل به ورطه بزهکاری شود. تدابیر خانواده‌مدار مثل آموزش روش‌های تربیتی/ پرورشی به پدر- مادر یا بالا بردن سطح رفاه اقتصادی در خانواده‌ها، تدابیر مدرسه‌مدار مانند بازبینی و روز آمدسازی شیوه‌های تدریس، آموزش و تدابیر تفریحی- سرگرمی- فرهنگی از جمله تدوین برنامه‌های رسانه‌ای- تفریحی نمونه بارز پیش‌گیری از بزهکاری کودکان‌اند. به این ترتیب، تدابیر پیش‌گیرانه که ماهیتی کنشی/ غیر قهرآمیز دارند، باید پیش از وقوع بزهکاری کودکان به کارگرفته شوند تا از ورود آنان به عرصه بزهکاری جلوگیری کنند (عباچی، ۱۳۸۳: ۷۴). این تدابیر از منظرهای حقوق بشر و جرم‌شناسی قابل توجه‌اند. به این صورت که، اتخاذ سیاست‌ها و برنامه‌های مناسب به منظور جلوگیری از گرایش کودکان به سمت بزهکاری از جمله حقوق بنیادی این دسته بوده و ضمن متناسب‌سازی شرایط زندگی آنان موجبات شکل‌گیری درست نظام رفتاری کودکان و فراگیری آموزه‌های پرورشی را فراهم می‌آورد.

این مقوله که پایه‌های آن را باید در «حق بر درست تربیت شدن» جست، کارکردی پیش‌گیرانه دارد. به این شکل که، کودکان در پرتو تدابیری که به درست تربیت شدن آنان می‌انجامد، هنجار آموز و قاعده‌مند شده و در نتیجه به جای تمایل پیدا کردن به نقض ارزش‌های بنیادین/ اساسی اجتماعی به سمت سازگاری با قواعد اجتماعی و احترام گذاردن به بایدها و نبایدهای کیفی پیش می‌روند. به این ترتیب، حق این دسته بر درست تربیت شدن در واقع همان «حق بر پیش‌گیری از بزهکاری» است که به موجب آن کودکان از طریق تدابیر پیش‌گفته از ارتکاب بزهکاری بازداشته می‌شوند. به دیگر سخن، به کارگیری اقدام‌های بهبودساز وضعیت محیط خانوادگی، آموزشی- پرورشی- تحصیلی و تفریحی- سرگرمی- فرهنگی این دسته به حمایت از کودکان انجامیده و آنان را به سوی درست زندگی کردن سوق می‌دهد.

بنابراین، حمایت از کودکان بزهکار در عرصه سیاست جنایی دارای دو شکل واکنشی و کنشی است؛ البته با این تفاوت که تدابیر حمایتی کنشی از ورود کودکان به ورطه بزهکاری جلوگیری نموده و همواره بر کاهش بزهکاری کودکان متمرکزاند.

نویسندگان پیمان حقوق کودک، با لحاظ رویکرد حمایتی نسبت به این دسته از شهروندان، علاوه بر ملزم ساختن دولت‌ها به ترسیم نظام عدالت کیفی ویژه کودکان، اتخاذ سیاست‌ها/ تدابیر حمایتی پیش‌گیرانه را بر عهده دولت‌ها گذارده‌اند. به این سان، در این پیمان حق کودکان بر حمایت در پهنه سیاست جنایی چه در عرصه عدالت کیفی و چه در پهنه پیش‌گیری از جرم مورد توجه قرار گرفته است. از این رو، همواره این پرسش‌ها مطرح‌اند که پیمان مذکور در زمینه پیش‌گیری از بزهکاری دارای چه گفتمانی است؟ اساساً نویسندگان این سند از حیث فنی- تخصصی بر کدامیک از گونه‌های پیش‌گیری از بزهکاری متمرکز شده‌اند؟ و نیز از میان جلوه‌های متعدد کدام گونه پیش‌گیری گزینش شده‌اند؟ بر همین اساس، در این نوشتار در سه قسمت از حق کودکان در برخورداری از خانواده مطلوب (یکم)، حق کودکان در برخورداری از آموزش و پرورش (دوم) و حق کودکان در برخورداری از برنامه‌های تفریحی- سرگرمی- فرهنگی (سوم) سخن به میان آمده است تا در پرتو آنها ماهیت گفتمان تدوین‌کنندگان این سند در این خصوص شناسایی شود. چه این که، پس از پیوستن جمهوری اسلامی ایران به پیمان حقوق کودک در سال ۱۳۷۲ بیشتر توجهات سیاست‌گذاران و دانشگاهیان بر گفتمان حقوقی آن متمرکز بوده است. چنان‌که، در پرتو همین تأکیدها فصل ویژه‌ای از قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (در امور کیفری) ۱۳۷۸ و یا لوایح آیین دادرسی کیفری و مجازات اسلامی به چگونگی برخورد با کودکان بزهکار در عرصه عدالت کیفری اختصاص یافته است. به این ترتیب، شناسایی

گفتمان جرم‌شناسانه این پیمان، در پی بردن به ابعاد سند مذکور و این که دولت‌ها در حوزه جرم‌شناسی کودکان دارای چه تعهدهایی هستند، از اهمیت بسزایی برخوردار می‌باشد. زیرا، مطالعه جرم‌شناسانه پیمان مزبور، از یک سو نشان دهنده قلمرو التزام‌های دولت‌های عضو این سند در زمینه پیش‌گیری از بزهکاری کودکان است و از سوی دیگر، نمایانگر جنبه‌های حق کودکان بر پیش‌گیری از بزهکاری از رهگذر این پیمان می‌باشد.

۲. حق کودکان در برخورداری از خانواده مطلوب^۱:

محیط خانواده بر پایه یافته‌های جرم‌شناسانه، نقش مؤثری در گرایش کودکان به سمت بزهکاری و یا کاهش آن ایفا می‌کند. خانواده نخستین محیطی است که کودکان در آن حضور یافته و با الگوها و شکل‌های رفتاری آشنا می‌شوند (اعزازی، ۱۳۸۷: ۲۶). در واقع، این محیط مهم‌ترین بستر برای پی‌ریزی نظام شخصیتی کودکان به شمار رفته و می‌تواند با توجه به همین تأثیرگذاری جهت و ماهیت کردار این دسته را مشخص سازد. از همین روست که همواره اسناد بین‌المللی حقوق بشری و مقررات بنیادین ملی بر «حق کودکان در برخورداری از خانواده مطلوب» تاکید می‌ورزند^۲. زیرا، بیشتر کودکان به واسطه تولد به محیط خانواده راه می‌یابند، اما چه بسا همه آنان از یک وضعیت مطلوب در این محیط برخوردار نباشند. به این ترتیب است که خبرگان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ۱۳۵۸ نیز در همین راستا از رهگذر قسمت «زن در قانون اساسی» مقدمه این قانون ضمن اشاره به این نکته که: «... خانواده واحد بنیادین جامعه و کانون اصلی رشد و تعالی انسان است و توافق عقیدتی و آرمانی در تشکیل خانواده زمینه‌ساز اصلی حرکت تکاملی و رشد یابنده انسان است، اصل اساسی بوده ...» بر حمایت دولت از این نهاد تأکید ورزیده‌اند. به هر رو، آنچه که در این اسناد و مقررات بنیادین خانواده پیداست، این است که حمایت از خانواده به منظور بهبود وضعیت آن مورد تأکید قرار گرفته است تا این نهاد که یقیناً

۱. برای نمونه می‌توان به: شاملو، باقر، عدالت کیفری و اطفال، انتشارات جنگل، چاپ نخست، ۱۳۹۰؛ عباچی، مریم، حقوق کیفری اطفال در اسناد سازمان ملل متحد، مجمع علمی و فرهنگی مجد، چاپ نخست، ۱۳۸۰ و خواجه نوری، یاسمن، تحولات سیاست جنایی ایران پس از الحاق به کنوانسیون حقوق کودک، پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۲ اشاره کرد.

۲. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: نیازپور، امیرحسین، حق خانواده در برخورداری از حمایت‌های دولت: از الزامات حقوق بشری تا کارکردهای پیش‌گیرانه، در: مجموعه مقالات همایش ملی علمی- کاربردی پیش‌گیری از وقوع جرم (کارگروه اول، مدیریت پیش‌گیری از جرم در ایران و مطالعه تطبیقی)، جلد دوم، نشر میزان، چاپ نخست، ۱۳۹۰.

شاخص‌ترین رسالت آن تربیت/ پرورش کودکان است بتواند به شکل مناسب در این زمینه گام بردارد. طبیعتاً، هرگاه این نهاد در این جهت به درستی نقش ایفا نکند، از احتمال همنوایی این دسته با قواعد/ هنجارهای اجتماعی و برخورداری از وضعیت رفتاری منسجم کاسته می‌شود. پس، خانواده مطلوب می‌تواند با برخورداری از ظرفیت‌ها/ قابلیت‌های تربیتی/ پرورشی در هدایت کودکان به سوی هنجارمندی تأثیرگذار باشد. بدیهی است، این خانواده برای دسترسی به این هدف باید دارای مؤلفه‌هایی مانند رعایت کردن ارزش‌های اجتماعی، داشتن سطح مناسب رفاهی- اجتماعی و رفاهی- اقتصادی باشد؛ شاخصه‌هایی که خانواده را بیشتر بر روی انجام رسالت واقعی‌اش (یعنی، انسان‌سازی) متمرکز می‌سازد تا درگیر شدن با معضلات متعدد مالی- اقتصادی و اجتماعی.

برخورداری کودکان از خانواده مطلوب یک حق بنیادین بشری است. زیرا، در پرتو این حق است که افراد از رهگذر رشد یافتن در محیط مناسب هنجارآموز گردیده و با ارزش‌های اجتماعی و چگونه سالم زندگی کردن آشنا می‌گردند. در واقع، کودکان حق دارند با تربیت شدن در یک بستر مطلوب به عنوان انسانی قاعده‌مند و سازگار با آموزه‌ها و هنجارهای اجتماعی به جامعه راه یابند. این حق- که از حیث ماهیت در شمار حق- مطالبه‌هاست- احتمال درست پرورش یافتن کودکان را افزایش داده و در نتیجه از تمایل آنان به انحراف و بزه‌کاری می‌کاهد. به این ترتیب، حق مذکور به این جهت که، از یک سو کودکان را در شرایط مناسب زندگی قرار می‌دهد و از سوی دیگر، موجبات تبدیل شدن آنان به شهروندانی هنجارگرا را فراهم می‌سازد، دارای کارکردی حقوق بشری- پیش‌گیرانه است و بر همین اساس نویسندگان پیمان حقوق کودک آن را مورد توجه قرار داده‌اند.

۱.۲. حق کودکان بر زندگی کردن با پدر- مادر:

خانواده اصلی‌ترین نهاد جامعه‌پذیرساز کودکان به شمار می‌رود. این نهاد- که از آن به عنوان هسته نخستین جامعه نیز یاد می‌شود- با تکیه بر احساسات/ عواطف و همبستگی فراوان میان اعضایش می‌تواند نقش بسزایی در انتقال تجربه‌ها و آموزه‌های تربیتی- پرورشی ایفا کند؛ به ویژه این که در این محیط نمایندگانی از نسل‌های مختلف بشری حضور داشته و به همین جهت بستری مناسب برای تعامل بین نسل‌ها، فراگیری چگونه برخورد کردن با نگرش‌های متفاوت در سطح جامعه و آموزش نقش‌ها و هنجارهای اجتماعی به شمار می‌رود. به این ترتیب، محیط مذکور، کودکان را که در روزهای نخستین تولد صرفاً موجودی بیولوژیکی/ زیستی هستند، از رهگذر آشنا کردن با هنجارهای بنیادی اخلاقی و اجتماعی به عضوی از جامعه انسانی مبدل می‌سازد. در واقع، خانواده با بهره‌جستن از ظرفیت‌های

بنیادی می‌تواند به گونه‌ای مؤثر اسباب اجتماعی کردن کودکان را فراهم آورد. این تأثیرگذاری یقیناً به آموزش و پرورش اصول، افکار، عقیده‌ها، نگرش‌ها و جهت‌گیری رفتاری/ کرداری می‌انجامد (اعزازی، ۱۳۸۷: ۱۷۹) و سبب می‌شود تا خانواده به عنوان یک نماد/ نشان اجتماعی در فرآیند جامعه‌پذیری و شخصیت‌پروری افراد نقش‌آفرین بوده و نظام رفتاری کودکان و جامعه را پی‌ریزی کند (ساروخانی، ۱۳۸۵: ۱۳۴).

از همین روست که شماری از اسناد بین‌المللی و مقررات ملی بنیادین ضمن توجه به نقش اساسی این نهاد، حمایت همه جانبه از آن را مورد تأکید قرار داده‌اند؛ تا در پرتو این حمایت، خانواده بر اجرای رسالت اصلی‌اش (یعنی، تربیت/ پرورش کودکان) متمرکز باشد. به عنوان مثال، می‌توان به اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶ و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ۱۳۵۸، اشاره کرد که در کنار به رسمیت شناختن حق همگان بر ازدواج، دولت را به حمایت از خانواده‌ها مکلف ساخته‌اند (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۳: ۵۷۵).

اما مهم‌ترین سندی که به حمایت از خانواده‌ها به عنوان یک حق بنیادی برای کودکان توجه کرده است، پیمان حقوق کودک می‌باشد. نویسندگان این سند در مواد مختلف به ویژه بند ۳ ماده ۲۷ «... کمک به والدین و دیگر اشخاص سرپرست کودک ...» را در شمار حقوق بنیادین کودکان گنجانده‌اند تا از این رهگذر آنان در یک محیط مناسب و در کنار پدر-مادر خود رشد یابند. طبیعتاً، حمایت‌های دولت باید در راستای رفاه و انسجام خانواده‌ها صورت پذیرد. زیرا، انسجام خانواده می‌تواند در بهبود کارکرد تربیتی/ پرورشی این نهاد تأثیرگذار بوده و در نتیجه، احتمال جامعه‌پذیری کودکان را افزایش دهد (نیازپور، ۱۳۹۰: ۳۵۰).

به هر رو، تحقیقات جرم‌شناسانه نشان داده‌اند که از هم گسیختگی خانواده در تربیت و جهت رفتاری کودکان نقش‌آفرین بوده و گاه به گرایش آنان به سوی بزهکاری می‌انجامد. به عنوان نمونه، بر پایه یک پژوهش، ۸۰ درصد از مجرمان از خانواده‌های از هم گسیخته بوده‌اند. یا در یک تحقیق دیگر نشان داده شده است که از هر هفت کودک بزهکار سه نفر آنان دارای پدر-مادر از هم جدا می‌باشند (قائمی، ۱۳۸۱: ۳۰۹). بدیهی است، حمایت از خانواده‌ها برای کاهش میزان جدایی پدر-مادر می‌تواند در بالا رفتن اثر بخشی کارکرد پرورشی این نهاد نقش ایفا نماید.

حتی، نتیجه‌های تحقیقات مربوط به پیش‌گیری رشد مدار نیز به این نکته اشاره می‌کند که جدایی والدین از یکدیگر یکی از نشانه‌های خطر بوده، احتمال به عادت شدن بزهکاری نزد کودکان دارای پدر-مادر از هم جدا را افزایش می‌دهد (کاری یو، ۱۳۸۱: ۲۷۷). از همین روست که تدوین‌کنندگان سند مذکور حق کودکان بر زندگی کردن در کنار والدین را

به رسمیت شناخته‌اند تا از این طریق امکان درست پرورش یافتن این دسته فراهم گردد. این حق دارای ماهیتی حقوق بشری می‌باشد. زیرا، در پرتو آن بستر مناسب برای درست سپری شدن فرآیند تربیت کودکان مهیا شده و بر همین اساس آنان می‌توانند در یک محیط بدون التهاب به گذراندن زندگی و فراگیری آموزه‌های تربیتی مبادرت ورزند (Siegel, 2009: 257). همین حق، علاوه بر کارکرد حقوق بشری دارای کارکرد جرم‌شناسانه نیز هست. به گونه‌ای که بر پایه آن کودکان در وضعیت آرامی تربیت شده و به سمت جامعه‌پذیری سوق می‌یابند. در نتیجه، احتمال همنوایی آنان با قواعد/ ارزش‌های اجتماعی افزایش یافته و از امکان گرایش این دسته به بزهکاری و نقض بایدها و نبایدهای کیفری کاسته می‌شود. به این ترتیب، زندگی کردن کودکان با پدر- مادر حق بشری این دسته است که از حیث آموزه‌های پیش‌گیری رشدمدار هم دارای کارکردی جرم‌شناسانه بوده و به شکل‌گیری درست شخصیت کودکان می‌انجامد. در همین چارچوب، می‌توان به نظریه کنترل اجتماعی تراویس هیرشی اشاره کرد. وی عقیده داشت که قیدهای اجتماعی سبب می‌شوند تا افراد به جای انحراف/ بزهکاری، رفتارهای هنجارمند و منطبق با موازین اخلاقی و اجتماعی را برگزینند. هیرشی چهار مؤلفه دلبستگی، مشارکت، پایبندی و اعتقاد را در شکل‌گیری قیده‌های اجتماعی مؤثر می‌پندارد.

در این میان، میزان دلبستگی کودکان به خانواده خصوصاً پدر- مادر می‌تواند در مقید شدن آنان در آینده نقش بسزایی ایفا می‌کند (ویلیامز، ۱۳۸۳: ۲۰۹). بنابراین، اتخاذ تدابیر مناسب در زمینه حضور کودکان در کنار والدین می‌تواند در تقویت قیده‌های اجتماعی و در نتیجه گرایش آنان به سمت احترام گذاردن به قواعد اجتماعی تأثیرگذار باشد. با وجود این، حمایت دولت‌ها از خانواده‌ها به منظور کاهش احتمال جدایی آنان از خانواده‌های از هم گسیخته مشاهده می‌شوند. در این جاست که چگونگی اجرای حق درست تربیت شدن کودکان اهمیت زیادی پیدا می‌کند. زیرا، مطابق پژوهش‌های جرم‌شناسانه از هم گسیختگی خانواده بر فرآیند رشد/ پرورش کودکان تأثیر منفی گذاشته و حتی احتمال به عادت/ مزمن شدن بزهکاری نزد این دسته را افزایش می‌دهد (نیازپور، ۱۳۸۷: ۱۴۸). به عنوان مثال، در یک تحقیق نشان داده شده که ۷۰ درصد کودکان بزهکار مشمول تدابیر سالب آزادی فرزندان طلاق بودند (قائمی، ۱۳۸۱: ۳۱۶).

در این شرایط، حمایت از این کودکان می‌تواند نقش مؤثری در بهبود وضعیت رفتاری این دسته و دور ساختن آنان از موقعیت پرخطر ایفا نماید. در واقع، حمایت از این دسته از کودکان به کاهش اثرگذاری نشانه‌های خطر و افزایش احتمال ترمیم فرآیند مختل شده تربیتی/ پرورشی کودکان مذکور می‌انجامد. به همین جهت، نویسندگان پیمان حقوق کودک

حمایت از کودکان دارای پدر-مادر از هم جدا را حق بنیادی آنان پنداشته و از این رهگذر دولت‌ها را به مراقبت و اتخاذ تدابیر مناسب برای حمایت از این دسته کودکان ملکف کرده است. زیرا، این حمایت سبب می‌شود تا کودکان برخوردار از این وضعیت- که همواره در معرض خطر بزهکاری قرار دارند- امکان درست تربیت شدن را بیابند و بر همین اساس به سمت هنجارمندی و همنوایی و قواعد اجتماعی پیش روند.

بند ۳ ماده ۹، بارزترین سیاست تدوین‌کنندگان این سند در این زمینه به شمار می‌رود. مطابق این بند «دولت‌های عضو پیمان حق کودک جدا شده از یک یا هر دو (پدر-مادر) خود را برای حفظ روابط شخصی و تماس مستقیم و منظم با آنان محترم می‌پندارند؛ مگر این که این مقوله با مصالح عالی‌ه کودکی مغایرت داشته باشد». حتی، در همین راستا در بند ۴ این ماده مقرر گردیده که: «هر گاه جدایی (کودک از خانواده) ناشی از ... بازداشت، زندان، تبعید، اخراج، مرگ یا هر دو والد... باشد، دولت عضو بر اساس درخواست باید اطلاعات ضروری مربوط به محل اقامت عضو یا اعضای غایب خانواده را در اختیار... کودک... قرار دهد...». این سیاست گویای این نکته است که ارتباط کودکان با والدین حق آنان بوده و بر این اساس دولت‌های عضو در حالت جدایی پدر-مادرها؛ البته، به هر شکل خصوصاً از رهگذر طلاق و یا اقدام‌های کیفری؛ مکلف شده‌اند تدابیر مناسب جهت مرتبط شدن کودکان با خانواده خود را اتخاذ کنند. به این ترتیب، حق مذکور (یعنی، حق کودکان بر ارتباط داشتن با پدر-مادر) با وجود این که از مظاهر حقوق بنیادی کودکان است، از منظر آموزه‌های جرم‌شناسانه نیز دارای اهمیت می‌باشد. زیرا، کودکان به موجب این حق امکان بهره‌گیری از عواطف و آشنایی با نقش‌های مختلف اجتماعی را می‌یابند. طبیعتاً، این تعامل سبب می‌شود آن دسته از کودکان که فرصت زندگی و رشد همزمان در کنار والدینشان را ندارند، تا اندازه‌ای با روحیه‌های پدر-مادری، چگونگی نگرش آنان به مسایل مختلف و غیره آشنا شده و در نتیجه فرآیند رشد/پرورش را به شکل مناسب‌تری نسبت به کودکان کاملاً جدا شده از پدر-مادر سپری کنند (گراهام، ۱۳۸۳: ۳۱۶).

بنابراین، ایجاد امکان برقراری ارتباط میان کودکان با پدر-مادر از هم جدا موجبات رشد این دسته در یک «خانواده نیمه استوار» را فراهم آورده و با افزایش میزان درک کودکان از والدین، دور شدن از نگرش‌های منفی را و از احتمال تضادها و اختلالات رفتاری در این دسته بکاهد؛ اختلالات رفتاری‌ای که بر پایه شماری از تحقیقات جرم‌شناسانه یکی از بارزترین نشانه‌های خطر در زمینه مزمن شدن بزهکاری نزد کودکان به شمار می‌رود.

۲.۲. حق کودکان بر زندگی با خانواده سان‌ها:

خانواده هسته بنیادین جامعه تلقی می‌شود. در این محیط کودکان پرورش یافته و نسبت به هنجارهای اجتماعی شناخت پیدا می‌کنند. با وجود این، همه خانواده‌ها بستر مناسبی برای رشد کودکان نیستند و به جهت برخورداری از مشکلات اخلاقی، اقتصادی، اجتماعی و غیره نمی‌توانند در اجرایی- عملیاتی کردن کارکرد اجتماعی چندان موفق باشند. از این رو، فرآیند تربیت کودکان این گونه خانواده‌ها دچار اختلال گردیده و همین مسأله به درگیر شدن آنان با معضل ناهنجارهای اخلاقی و اجتماعی و عمدتاً بزهکاری می‌انجامد. احتمال مشکل‌دار شدن کودکان آن‌گاه افزایش می‌یابد که اعضای خانواده خصوصاً پدر- مادر در شمار بزهکاران باشند. این جاست که جدا کردن کودکان از این گونه خانواده‌ها می‌تواند آنان را از خطر بزهکاری مصون دارد. زیرا، کودکان در این محیط به جای آشنایی با ارزش‌های اجتماعی و فراگیری آموزه‌های تربیتی معمولاً رفتارهای ناقض هنجارهای اخلاقی- اجتماعی و چگونگی نادیده انگاشتن بایدها و نبایدهای کیفی را یاد می‌گیرند (معظمی، ۱۳۸۸: ۲۳۵). بدیهی است، این وضعیت کودکان را به سمت انحراف و بزهکاری متمایل می‌سازد. بر همین اساس، باید این کودکان را از موقعیت خطر جدا کرد و شرایط مطلوبی برای تربیت شدن آنان؛ حتی بیرون از محیط خانواده پدر- مادری؛ فراهم ساخت (نجفی‌توانا، ۱۳۸۵: ۱۱۸). به ویژه این که، در پرتو نظریه معاشرت‌های ترجیحی ادوین ساترلند ارتباط مستمر کودکان با این گونه پدر- مادران اسباب رهنمون شدن آنان به سوی الگوهای رفتاری والدین را مهیا می‌سازد. زیرا، ساترلند عقیده داشت که رفتار از جمله کردار جنایی فراگرفتنی است و حتی بیشتر آموزش جنایی توسط آن دسته از افراد صورت می‌گیرد که با آنان روابط/ پیوند نزدیک، مستمر و طولانی وجود داشته باشد. بر این اساس، ارتباط پیاپی، زیاد و عمیق کودکان با والدین بزهکار و یا به هر شکل ناقض هنجارها می‌تواند به متمایل‌سازی آنان به نادیده انگاشتن بایدها و نبایدها بیانجامد. این مقوله در پیمان حقوق کودک در قالب «نظام فرزند خواندگی» مورد توجه قرار گرفته تا از این رهگذر احتمال درست تربیت شدن کودکان مذکور افزایش یابد. مطابق بند ۱ ماده ۲۰ «کودکی که به صورت موقت یا همیشگی از محیط خانوادگی خود محروم شده است، یا کودکی که به خاطر منافع عالی‌ه‌اش نتوان به او اجازه داد که در آن محیط باقی بماند، شایسته حمایت و مساعدت ویژه از سوی دولت می‌باشد». بر همین اساس، به موجب بند ۲ این ماده مقرر شده که: «دولت‌های عضو باید بر پایه مقررات ملی خود در خصوص این دسته کودکان مراقبت جایگزین را تضمین نمایند». این مراقبت آن گونه که در بند ۳ ماده مذکور شمارش گردیده «... شامل نگهداری توسط خانواده جایگزین، کفالت در موازین اسلامی، فرزندخواندگی یا در صورت لزوم اقامت در

مؤسسه‌های مناسب برای مراقبت باشد...». ملاحظه می‌شود که در این پیمان، حق کودکان بر مراقبت شدن مورد توجه واقع شده است تا در پرتو آن فرآیند رشد کودکان از سوی خانواده‌های جایگزین و یا نهادهای دولتی و جامعه‌ی تحت هدایت قرار گیرد. این سیاست، در نگاه نخست صرفاً دارای جنبه‌های حقوق بشری است. به این صورت که، کودکان از رهگذر آن امکان زندگی کردن و پرورش یافتن نزد افرادی که جانشین پدر- مادر وی می‌شوند را پیدا کرده و به جای درگیر شدن با معضلات ناشی از بی‌خانواده بودن و یا برخورداری از خانواده نامناسب امکان رشد در یک محیط مطلوب را می‌یابند (مصفا، ۱۳۸۳: ۱۷۳). اما از سوی دیگر، سیاست مذکور دارای کارکردهای پیش‌گیرانه نیز هست. زیرا، کودکان در پرتو آن امکان حضور در محیط خانواده مناسب و یا نهادهای خانواده سان را یافته و همین مقوله اسباب آشنا شدن این دسته با آموزه‌های تربیتی، چگونگی برخورد با پدیده‌های اجتماعی و الگوپردازی مناسب رفتاری را فراهم می‌سازد. بدیهی است، این بعد از کارکرد حق یاد شده احتمال جامعه‌پذیری این دسته را افزایش داده و فرآیند مبدل شدن آنان به بزهکار مزمن را متوقف می‌سازد.

۳. حق کودکان در برخورداری از آموزش و پرورش:

محیط تحصیلی / مدرسه یکی از اصلی‌ترین بسترهای شکل‌دهنده نظام رفتاری کودکان است. در این محیط مانند خانواده پیکره شخصیت این دسته پی‌ریزی شده و جهت رفتاری کودکان تعیین می‌شود. به هر رو، محیط مدرسه پس از خانواده مهم‌ترین عامل در پرورش / تربیت این دسته است. زیرا، در آن دانش‌آموزان در معرض فراگیری تجربه‌های نو و شناخت نظام‌مند نسبت به پدیده‌های مختلف اجتماعی قرار می‌گیرند (نجفی ابرنآبادی، ۱۳۸۳: ۵۷۴). به این ترتیب، محیط مدرسه علاوه بر علم آموزی در چگونگی شکل‌گیری نظام شخصیتی افراد نقش آفرین بوده و در پرتو همین کارکردهای علمی- تربیتی است که دانش‌آموزان امکان هنجار آموزی را یافته و به سوی هم‌نویایی قواعد اجتماعی سوق پیدا می‌کنند. از همین رو، دسترسی کودکان به محیط مدرسه در شمار حقوق بنیادی آنان گنجانده شده تا از این رهگذر کودکان ضمن سوادآموزی با ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی آشنا شوند. این حق، از منظر آموزه‌های حقوق بشر دارای حق- مطالبه است. به این معنا که کودکان از حق تحصیل و تعلیم برخوردارند و در برابر، دولت‌ها مکلفند در راستای دستیابی این دسته به حق مذکور تدابیر مناسب را اتخاذ کنند، تدابیری که طبیعتاً آموزه‌های علمی و تربیتی را به آنان شناسانده و امکان جامعه‌پذیر شدن این دسته را فراهم می‌سازد (نیازپور، ۱۳۸۳: ۱۸۳). همین حق بشری کودکان از حیث آموزه‌های جرم‌شناسانه نیز دارای اهمیت

است. به این شکل که کودکان با حضور در محیط مدرسه و فراگیری آموزه‌های پرورشی/ تربیتی به سمت اجتماعی شدن پیش‌رفته و در نتیجه از نقض بایدها و نبایدهای کیفی خودداری می‌ورزند. بدیهی است، کارکرد مدرسه در هنجار آموز کردن کودکان نقش مؤثری در ساماندهی درست نظام رفتاری و قاعده‌مندی این دسته ایفا می‌نماید. بر همین اساس است که نویسندگان پیمان حقوق کودک به موجب ماده ۲۸ «حق کودکان در برخورداری از آموزش و پرورش» را به رسمیت شناخته‌اند. مطابق این ماده دولت‌ها باید این حق را برای کودکان تضمین کرده و امکانات مناسب برای دسترسی همگان به آن را فراهم کنند (مصفا، ۱۳۸۳: ۱۹۱). این حق در باور تدوین‌کنندگان سند مذکور دارای جنبه اجباری و رایگان (در خصوص دروه‌های ابتدایی) و تشویقی (به منظور کاهش میزان ترک تحصیل) بوده و آن گونه که در ماده ۲۹ این پیمان مقرر گردیده باید در جهت «رشد شخصیت، استعدادها و توانایی‌های جسمی و فکری کودک تا اندازه امکان»، «افزایش احترام به حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین و اصول پیش‌بینی شده در منشور سازمان ملل متحد»، «افزایش احترام پدر- مادر، هویت فرهنگی، زبان و ارزش‌ها مانند ارزش‌های ملی آن کشور محل زندگی کودک و تمدن‌های متفاوت با تمدن‌های کودک»، «آماده‌سازی کودک برای یک زندگی مسؤولانه در جامعه‌ای آزاد و با روحیه تفاهم، صلح، مدارا، برابری میان زن و مرد و دوستی بین همه مردمان، گروه‌های قومی، ملی، مذهبی و افراد دارای منشا بومی» و «افزایش احترام به محیط زیست طبیعی» باشد. پیداست که از منظر نویسندگان پیمان مزبور حق آموزش و پرورش باید از لحاظ کمی به صورت فراگیر در دسترس همگان قرار گیرد و از حیث کیفی به جامعه‌پذیر ساختن کودکان و تربیت درست این دسته بیانجامد (نیازپور، ۱۳۹۱: ۸۹). به این ترتیب، ملاحظه می‌شود که در این سند حق بر آموزش و پرورش به عنوان یکی از مظاهر بارز حقوق بشری کودکان که طبیعتاً می‌تواند از نظر آموزه‌های جرم‌شناسانه دارای کارکردهای پیش‌گیرانه باشد، مورد توجه قرار گرفته است. بدیهی است، در پرتو دسترسی کودکان به این حق از احتمال پیدایش تمایلات مجرمانه آنان کاسته می‌شود.

۴. حق کودکان در برخورداری از برنامه‌های تفریحی - فرهنگی - سرگرمی:

۱.۴. حق کودکان در برخورداری از برنامه‌های تفریحی - فرهنگی:

فرهنگ از نظر لغوی تعلیم و تربیت، ادب، معرفت و دانش معنا شده است (عمید، ۱۳۸۴: ۱۸۳۷) اما از حیث اصطلاحی مجموعه پیچیده‌ای از دانش، عقیده‌ها، هنر، اخلاقیات، قانون، آداب و رسوم و هر عادت دیگر که انسان - به عنوان عنصری از جامعه - بدست می‌آورد را در

بر می‌گیرد (صانعی، ۱۳۷۲: ۵۰۲). به این سان، فرهنگ پایه‌های اساسی نظام روانی-اجتماعی یک جامعه است که از رهگذر نهادهای متعددی باید به شهروندان انتقال یابد. رسانه‌ها (اعم از دیداری، شنیداری و نوشتاری) یکی از مهم‌ترین این نهادها هستند که نقش بسزایی در شکل‌گیری و جهت‌گیری سامانه فرهنگی یک جامعه ایفا می‌کنند (نیازپور، ۱۳۸۳: ۱۷۹). زیرا، این نهادها با شناسایی طرفیت‌ها و معضلات فرهنگی، اجتماعی به راه‌کارهای مناسب برای برطرف ساختن آنها مبادرت ورزند. بدیهی است، این رسالت رسانه‌ها با توجه به طیف‌های متنوع جامعه و از رهگذر برنامه‌های مختلف ظاهر می‌شود تا به این وسیله احتمال تکوین درست شخصیت افراد از جمله کودکان و جامعه‌پذیری و هدفمند شدن اوقات فراغت آنان افزایش یابد. به این ترتیب، رسانه‌ها با توجه به برخورداری از مخاطبان بسیار می‌توانند تا اندازه زیادی در جذب کودکان و القای ارزش‌های بنیادی اجتماعی نقش ایفا کنند. به همین جهت، نویسندگان پیمان مذکور در ماده ۱۷ دولت‌ها را به اتخاذ تدابیر مناسب به منظور «... ترویج رفاه اجتماعی، معنوی، اخلاقی ... و بهداشت روانی ...» از طریق رسانه‌ها مکلف ساخته‌اند. این الزام مطابق بندهای این ماده در قالب «تشویق رسانه‌های گروهی به انتشار و پخش اطلاعات و مطالب سودمند اجتماعی و فرهنگی برای کودکان ...» (بند الف)، «تشویق همکاری‌های بین‌المللی در زمینه تولید، مبادله و انتشار این گونه اطلاعات و مطالب ...» (بند ب)، «تشویق تولید و انتشار کتاب‌های کودکان» (بند ج) و غیره متبلور شده که هر یک از آنها می‌توانند در شکل‌گیری درست نظام رفتاری کودکان تاثیرگذار باشند. به این ترتیب، ملاحظه می‌شود که در قلمرو این پیمان، سیاست‌گذاری در زمینه توجه به کودکان و دغدغه‌های مربوط به این طیف حساس از تکالیف مهم دولت‌ها/ رسانه‌ها به شمار آمده است. به نظر می‌رسد تدبیرگذاری سنجیده در این خصوص اسباب جهت‌گیری درست رفتاری در کودکان را فراهم می‌سازد. در واقع، این نوع سیاست‌گذاری از حقوق بنیادی کودکان بوده که بر این اساس رسانه‌ها می‌توانند از رهگذر برنامه‌ریزی‌های فرهنگی به آگاه‌سازی کودکان، ارتقای سطح فرهنگی این دسته، آشنا کردن آنان با ارزش‌های اساسی اجتماعی و نیز بایدها و نبایدهای کیفری و ترویج آداب و سنت‌های غالب جامعه مبادرت ورزند. بدیهی است، این حق کودکان به دلیل برخورداری از همین کارکردهای جامعه-جرم‌شناسانه می‌تواند در سوگیری درست نظام رفتاری کودکان و کاهش احتمال ارتکاب بزهکاری این دسته نقش آفرین باشد.

۲.۴. حق کودکان در برخورداری از برنامه‌های تفریحی - سرگرمی:

برنامه‌های تفریحی - سرگرمی از جمله سازوکارهای پیش‌گیری فردمدارند که در پرتو آن اسباب بهتر شکل گرفتن سامانه رفتاری کودکان فراهم می‌شود. زیرا، به موجب این دسته

برنامه‌ها هیچانات، احساسات کودکان تحت هدایت قرار گرفته و آنان به صورت نظام‌مند در صدد برآورده ساختن نیازهای درونی خود بر می‌آیند (بیابانگرد، ۱۳۸۵: ۲۳۴). نیز، این برنامه‌ها ضمن پر کردن اوقات کودکان و هدفمند نمودن آن در آموزش هنجارهای اخلاقی و اجتماعی تأثیرگذارند.

علاوه بر این، برنامه‌های تفریحی- سرگرمی در شاداب سازی روحیه کودکان نقش آفرین می‌باشند (دانش، ۱۳۸۱: ۳۰۲). همین تأثیرهای برنامه‌های تفریحی- سرگرمی سبب شده تا نویسندگان پیمان حقوق کودک اتخاذ تدابیر دولتی مناسب در این زمینه را از یک سو، در شمار حقوق کودکان و از سوی دیگر، در گستره تکالیف دولت‌ها بگنجانند. پیش‌بینی سیاست‌ها و برنامه‌های مناسب تفریحی- سرگرمی از این جهت حق است که در پرتو آنها زمینه‌های نشاط/ شادابی کودکان فراهم می‌شود. به این سان، این دسته، حق دارند که در یک بستر پر نشاط پرورش یافته و همراه فراگرفتن هنجارهای اجتماعی و اخلاقی از بیهوده گذرانی و وارد شدن به محیط‌های نامناسب برای سپری کردن اوقات بی‌کاری دور می‌شوند. بنابراین، پر و هدفمند کردن اوقات فراغت کودکان و ایجاد زمینه‌های مناسب برای تخلیه هیچانات در شمار حقوق بنیادی این دسته قرار داشته و بر همین اساس دولت‌ها مکلف شده‌اند در راستای سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی سنجیده به منظور نظام‌مند سازی اوقات سرگرمی کودکان گام بردارند؛ به ویژه در خصوص آن دسته از کودکان که دارای خانواده‌های ناتوان به لحاظ مالی- اقتصادی و یا بی‌توجه می‌باشند. پس، دولت‌ها برای کاهش احتمال جذب کودکان از سوی گروه‌ها/ باندهای منحرف، بزهکار و متمایل شدن به سمت نقض بایدها و نبایدهای کیفی باید به تدوین طرح‌های مناسب تفریحی- سرگرمی مخصوص کودکان مبادرت ورزند. ماده ۳۱ این پیمان شاخص‌ترین مبنای بین‌المللی این حق کودکان بوده که به موجب آن دولت‌ها مکلف شده‌اند: «... برای استراحت، داشتن اوقات فراغت، پرداختن به بازی و فعالیت‌های تفریحی متناسب با سن کودکان و مشارکت آزادانه در زندگی فرهنگی و هنری ...» (بند ۱) برنامه‌ریزی کنند.

به این ترتیب، حق کودکان در برخورداری از برنامه‌های تفریحی- سرگرمی از جمله حقوق بنیادی این دسته است که در پرتو آن بسترهای مناسب برای درست تربیت شدن کودکان فراهم می‌شود. پیداست این حق بشری کودکان از منظر آموزه‌های جرم‌شناسانه نیز دارای کارکردهای مؤثر پیش‌گیرانه بوده و در کاهش میزان بزهکاری کودکان و هدایت کردن این دسته، به سوی قاعده‌مندی تأثیرگذار می‌باشد. زیرا، هدفمندسازی اوقات فراغت این دسته از وارد شدن آنان به محیط‌های دوستان منحرف/ بزهکار و پیروی از ارزش‌های نامطلوب حاکم بر این گروه‌ها می‌کاهد.

۵. نتیجه‌گیری:

کودکان آینده‌سازان جامعه‌اند؛ چنان که ماهیت رفتاری این دسته جهت‌دهنده سامانه رفتاری جوامع به شمار می‌رود. از همین رو، چگونه تربیت شدن آنان دارای اهمیت بوده و سیاست‌گذاران جنایی باید در راستای حمایت از کودکان و فراهم ساختن بسترهای مناسب تربیتی/ پرورشی برای این دسته گام بردارند. این بسترسازی می‌تواند به دو صورت واکنشی و کنشی متبلور گردد. در شکل واکنشی، تدابیر حمایتی پس از وقوع بزهکاری توسط کودکان اتخاذ می‌شوند و از این رهگذر اسباب بازگرداندن این دسته به جامعه فراهم می‌شود. در واقع، سامانه عدالت کیفری به دنبال ترمیم خلاهای تربیتی و برطرف کردن چالش‌های فرآیند رشد/ پرورش آنان است. به این ترتیب، در این عرصه حق بر درست تربیت شدن کودکان در قالب «حق بر بازپروری» نمود پیدا می‌کند.

این درحالی است که در شکل کنشی، حمایت این حق ناظر به پیش از وقوع بزهکاری بوده و بر همین اساس نظام سیاست جنایی درصدد کاهش تمایل کودکان به بزهکاری بر می‌آید. به دیگر سخن، در این بستر حق بر درست تربیت شدن از طریق تدابیر مناسب خانواده‌مدار، مدرسه‌مدار و تفریحی- سرگرمی- فرهنگی تبلور می‌یابد. اجرایی شدن این حق، زمینه‌های بازداشته شدن کودکان از ارتکاب بزهکاری را فراهم ساخته و از نقض هنجارهای کیفری از سوی این دسته جلوگیری می‌کند. نویسندگان پیمان حقوق کودک این حق را- که دارای کارکرد پیش‌گیرانه است- در شمار حقوق بنیادی کودکان گنجانده‌اند و بر همین اساس دولت‌ها را به شناسایی جنبه‌های مختلف این حق خصوصاً ابعاد حمایتی- خانوادگی، حمایتی- آموزشی، حمایتی- تفریحی و حمایتی- فرهنگی ملزم ساخته‌اند. همین رویکرد، حق مذکور را از ماهیتی «حق- مطالبه‌ای» برخوردار کرده است و سبب شده تا دولت‌ها در پرتو آن همواره به سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی برای اجرایی- عملیاتی کردن مصادیق این حق مکلف گردند. نویسندگان پیمان حقوق کودک برای پیش‌گیری از بزهکاری کودکان در میان گونه‌های متعدد پیش‌گیری از بزهکاری به شکل فردمدار/ شخصیت‌پرور آن توجه نموده‌اند و از ملزم ساختن دولت‌ها به شناسایی پیش‌گیری موقعیت‌مدار خودداری ورزیده‌اند. گونه نخست که به «پیش‌گیری اجتماعی» نیز موسوم است با مداخله در فرآیند شکل‌گیری شخصیت افراد از جمله کودکان بر جهت و ماهیت رفتاری آنان تمرکز کرده و همواره بر دور ساختن شهروندان از گرایش‌های بزهکارانه تأکید می‌ورزد. در واقع، این نوع پیش‌گیری با تکیه بر ظرفیت‌های محیط‌های مختلفی که کودکان در آن پرورش می‌یابند به شکل‌گیری درست نظام رفتاری/ کرداری این دسته توجه دارد. در نهایت، سامانه سیاست جنایی از رهگذر پیش‌گیری فردمدار فرآیند تربیت افراد/ کودکان و درست جهت دادن کردار

آنان را مورد هدف قرار می‌دهد. این رسالت پیش‌گیری فردمدار در یک دسته‌بندی در دو قالب جامعه‌مدار و رشدمدار عملیاتی می‌گردد. در پیش‌گیری جامعه‌مدار/ محیطی سیاست‌گذاران جنایی با تکیه بر ظرفیت‌های محیط‌های اجتماعی عمومی و شخصی درصدد هدایت افراد/ کودکان و فراهم ساختن شرایط مناسب برای پرورش درست می‌باشند. در ضمن، در عرصه این گونه پیش‌گیری کلیه شهروندان مخاطب سامانه سیاست جنایی‌اند. اما در پیش‌گیری رشدمدار/ پیش‌گیری زودرس تصمیم‌گیران سیاست جنایی پس از شناسایی کودکان معضل‌دار البته این بار هم با بهره‌جستن از قابلیت‌های محیط‌ها بر ترمیم فرآیند تربیتی مختل شده این دسته متمرکز می‌شوند. به دیگر سخن، این نوع پیش‌گیری از رهگذر مداخله‌های روان‌شناسانه- اجتماعی زود هنگام به برطرف ساختن مشکلات کودکان دارای نشانه‌های خطر توجه می‌کند. در برابر این گونه‌ها، پیش‌گیری موقعیت‌مدار قرار دارد. پیش‌گیری مذکور با ثابت‌انگاشتن سامانه شخصیت افراد صرفاً به مداخله در موقعیت‌های پیش‌جنایی مبادرت ورزیده و با نامتناسب‌سازی زمینه‌های جرم‌زا درصدد کاهش میزان بزهکاری است. در واقع، این گونه پیش‌گیری از رهگذر مدیریت اوضاع و احوال پیش از بزهکاری، حذف یا خنثی کردن وضعیت‌های مساعد جرم‌زا و افزایش خطرهای ناشی از ارتکاب بزهکاری به دنبال جلوگیری از وقوع جرم می‌باشد. به این ترتیب، محدودسازی فرصت‌های وقوع بزهکاری یا سخت‌تر کردن پیدایش موقعیت یا شرایط مناسب برای ارتکاب جرم از جمله اقدام‌هایی است که این نوع پیش‌گیری با روآوری به آنها از فعلیت یافتن اندیشه بزهکارانه ممانعت به عمل می‌آورد. پیداست که پیش‌گیری موقعیت‌مدار، بر خلاف، پیش‌گیری فردمدار فقط بر منصرف نمودن بزهکاران احتمالی/ انگیزه‌دار از ارتکاب جرم تمرکز می‌نماید؛ بی آن که در فرآیند شکل‌گیری شخصیت آنان مداخله نماید. زیرا، این گونه پیش‌گیری بر این انگاره استوار است که بزهکاران با رویکردی حسابگرانه و لحاظ‌سود و زیان‌ناشی از بزهکاری در صورت فایده‌مند بودن آن را برمی‌گزینند. در نتیجه، با نامساعد جلوه دادن فرآیند ارتکاب بزهکاری و در واقع پرهزینه کردن آن می‌توان از شمار جرم‌ها کاست. این گونه پیش‌گیری، با وجود، برخورداری از مزیت‌های متعدد همواره با چالش‌هایی رویارو است که یکی از بارزترین آنها اثربخش نبودن تدابیر موقعیت‌مدار نسبت به بزهکاران؛ خصوصاً کودکان بزهکار؛ می‌باشد.

به این جهت که این دسته از بزهکاران عمدتاً تحت تأثیر هیجانات مرتکب جرم شده و بدون حسابگری به نقض بایدها و نبایدهای کیفی مبادرت می‌ورزند. بر همین اساس، نویسندگان پیمان حقوق کودک در میان گونه‌های پیش‌گیری فقط بر پیش‌گیری فردمدار به منظور کاهش گرایش کودکان به بزهکاری تأکید ورزیده و دولت‌ها را به اتخاذ تدابیر

مناسب در این زمینه ملزم ساخته‌اند. زیرا، این گونه تدابیر می‌توانند بر فرآیند رشد/ پرورش کودکان تأثیر گذاشته و اسباب سالم‌سازی سامانه شخصیتی این دسته را فراهم سازند. به هر رو، به نظر می‌رسد گفتمان تدوین‌کنندگان این پیمان در خصوص پیش‌گیری از بزهکاری کودکان بر آموزه‌های پیش‌گیری فردمدار (یعنی، رشدمدار و جامعه‌مدار) استوار می‌باشد تا به این وسیله آنان به سمت هنجارمندی، برخورداری از یک ماهیت رفتاری مناسب و درست تربیت شدن پیش روند. در واقع، پیمان حقوق کودک بر کودک پروری و انسان‌سازی تمرکز کرده و در همین زمینه التزام‌هایی را برای دولت‌های عضو پیش‌بینی نموده است. از این رو، در پهنه سیاست جنایی ایران در کنار توجه به گفتمان این پیمان در خصوص حقوق کیفری کودکان مانند چگونه محاکمه کردن این دسته باید به گفتمان جرم‌شناسانه آن نیز اهمیت داده شود. بر این اساس می‌توان پیشنهادهای زیر را مورد توجه قرار داد:

یکم؛ تدوین قانون ویژه در زمینه پیش‌گیری از بزهکاری کودکان؛

دوم؛ ایجاد ساختار مناسب در گستره سیاست جنایی ایران در خصوص پیش‌گیری از بزهکاری کودکان؛ مانند تشکیل نهاد پیش‌گیری از بزهکاری کودکان در دستگاه پلیس و قوه قضاییه؛

سوم؛ فعال‌سازی ظرفیت‌های نهادهای آموزشی- پرورشی با تأکید بر اقدام‌های تربیتی/ پرورشی؛ مثل بکارگیری روان‌شناس در سطح مدرسه‌ها و یا پیش‌بینی برنامه‌های فراگیر و منظم سرگرم‌کننده برای دانش‌آموزان؛

چهارم؛ چارچوب‌مندسازی و تقویت تعامل میان مدرسه و خانواده به منظور ساماندهی اوقات فراغت کودکان؛

پنجم؛ تدوین برنامه‌های پنج سالانه در زمینه پیش‌گیری از بزهکاری کودکان، به منظور اجرای تعهدهای بین‌المللی ناشی از پیوستن به پیمان حقوق کودک؛

ششم؛ تعریف و راه‌اندازی دوره کارشناسی ارشد «پیش‌گیری از بزهکاری کودکان»؛

هفتم؛ تأسیس «کمیته ملی جرم‌شناسی بزهکاری کودکان»، به منظور علت‌شناسی جنایی و شناسایی راه‌کارهای مناسب پیش‌گیرانه در این زمینه.

۶. منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. اعزازی، شهلا (۱۳۸۷)، **جامعه‌شناسی خانواده**، چاپ اول، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
۲. بیابانگرد، اسماعیل (۱۳۸۵)، **روان‌شناسی نوجوانان**، چاپ پنجم، تهران: دفتر نشر

فرهنگ اسلامی.

۳. خواجه نوری، یاسمن (۱۳۸۲)، **تحولات سیاست جنایی ایران پس از الحاق به کنوانسیون حقوق کودک**، پایان نامه دوره کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.
۴. دانش، تاج زمان (۱۳۸۱)، **مجرم کیست؟ جرم شناسی چیست؟**، چاپ نهم، تهران: انتشارات کیهان.
۵. ساروخانی، باقر (۱۳۸۵)، **مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی خانواده**، چاپ هشتم، تهران: انتشارات سروش.
۶. شاملو، باقر (۱۳۹۰)، **عدالت کیفری و اطفال**، چاپ اول، تهران: انتشارات جنگل.
۷. صانعی، پرویز (۱۳۷۲)، **جامعه‌شناسی ارزش‌ها**، چاپ اول، تهران: کتابخانه گنج دانش.
۸. عباچی، مریم (۱۳۸۳)، «پیش‌گیری از بزهکاری و بزه‌دیدگی کودکان»، **مجله حقوقی دادگستری**، شماره ۴۷، صص ۴۹-۷۸.
۹. عمید، حسن (۱۳۸۴)، **فرهنگ فارسی عمید**، جلد سوم، چاپ دهم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۰. قائمی، علی (۱۳۸۱)، **کودک و خانواده نابسامان**، چاپ پنجم، تهران: انتشارات انجمن اولیا و مربیان.
۱۱. کاری‌بو، روبر (۱۳۸۱)، «مداخله روان‌شناختی - اجتماعی زود هنگام در پیش‌گیری از رفتارهای مجرمانه»، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، **مجله تحقیقات حقوقی**، شماره ۳۵ و ۳۶، صص ۲۶۷-۳۰۴.
۱۲. گراهام، جان (۱۳۸۳)، «تأثیر مداخله‌های زود هنگام روان‌شناختی - اجتماعی در پیش‌گیری از بزهکاری»، ترجمه یاسمن خواجه نوری، **مجله حقوقی دادگستری**، شماره ۴۸ و ۴۹، صص ۳۰۷-۳۳۱.
۱۳. مصفا، نسرین (زیرنظر) (۱۳۸۳)، **کنوانسیون حقوق کودک و بهره‌وری از آن در حقوق داخلی ایران**، چاپ اول، تهران: نشر گرایش.
۱۴. معظمی، شهلا (۱۳۸۸)، **بزهکاری کودکان و نوجوانان**، چاپ اول، تهران: نشر دادگستر.
۱۵. نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۸۳)، «پیش‌گیری از جرم، در: **علوم جنایی (مجموعه مقالات در تجلیل از استاد دکتر محمد آشوری)**»، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت، صص ۵۵۹-۶۰۰.
۱۶. نجفی توانا، علی (۱۳۸۵)، **نابهنجاری و بزهکاری کودکان و نوجوانان**، چاپ اول، تهران: انتشارات آموزش و سنجش.
۱۷. نیازپور، امیرحسین (۱۳۸۳)، «حقوق پیش‌گیری از بزهکاری در ایران»، **مجله حقوقی**

دادگستری، شماره ۴۸ و ۴۹، صص ۲۲۷-۱۶۹.

۱۸. نیازپور، امیرحسن (۱۳۸۷)، *بزهکاری به عادت: از علت شناسی تا پیش‌گیری*، چاپ اول، تهران: انتشارات فکرسازان.

۱۹. نیازپور، امیرحسن (۱۳۹۰)، «*حق خانواده در برخورداری از حمایت دولت: از الزامات حقوق بشری تا کارکردهای پیش‌گیرانه*»، در: مجموعه مقالات همایش ملی علمی- کاربردی پیش‌گیری از وقوع جرم (کارگروه اول، مدیریت پیش‌گیری از جرم در ایران و مطالعه تطبیقی)، جلد دوم، چاپ اول، تهران: نشر میزان، صص ۳۶۳-۳۴۸.

۲۰. نیازپور، امیرحسن (۱۳۹۱)، «*حق برخورداری از آموزش و پرورش: از حقوق بشر تا پیش‌گیری از بزهکاری*»، *فصلنامه مطالعات پیش‌گیری از جرم*، شماره ۲۲، صص ۱۰۷-۸۷.

۲۱. ویلیامز، فرانک. پی و مک‌شین، ماری‌لین، دی (۱۳۸۳)، *نظریه‌های جرم‌شناسی*، ترجمه حمیدرضا ملک‌محمدی، چاپ اول، تهران: نشر میزان.

ب. خارجی:

1. Clement, Mary. J (2002), **the juvenile justice system (law and process)**, Butter Worth- Heinemann publisher, englan, first edition.
2. Drowns, Robert. W (2000), and Hess, Karen. M, **juvenile justice**, Wads Worth publisher, third edition.
3. Siegel, Larry. J (2009) **Criminology**, Thomson and Wads Worth publisher, tenth edition.